جلال تهرانی به من گفت هر کاری را که تا الآن کرده‌ای کنار بگذار. اینجا اعتماد کن و کار دیگری کن...

به پرفورمنس تک‌نفره‌ای که در سالن اصلی تئاتر شهر داشتید. نمایش «فصل شکار بادبادک ها» از جلال تهرانی. مونولوگ دشواری که برخلاف همیشه ابعادش نه یک بلک‌باکس کوچک، که به پهنه سالن تئاتر شهر بود. آنجا با اینکه همه‌چیز در لانگ‌شات اتفاق می‌افتاد موفق شدید جزئیات رخدادهای روحی آن شخصیت را جزء به جزء برای تماشاگر تشریح کنید. جنس سیما هم به‌نظرم از همین مدل بازی است.

دقیقاً این تکنیک بازیگری را در تئاتر و همان نمایش «فصل شکار بادبادک‌ها» تجربه کرده بودم، خیلی اشاره دقیقی بود. شباهتش همین تکنیک است، با این تفاوت که آنجا یک مونولوگ بود و من تک بازیگر بودم و در یک صحنه عظیم بودم که بازیگر تنها در آن یک نقطه است. سالن اصلی تئاتر شهر یک سالن سرد است. آن سالن خیلی خطرناک است، چون همان‌طور که گفتید مونولوگ را اصولاً به سالن‌های کوچکی می‌برند که بازیگر بتواند تماشاگر را با خودش تا انتها همراه کند. در آن سالن و با آن دکور عظیم، من یک نقطه بودم. چیزی که جلال تهرانی آن موقع از من خواست همین بود. به من گفت که هر کاری را که تا الآن کرده‌ای کنار بگذار. اینجا اعتماد کن و کار دیگری کن. او یک سری ابزارها را از من گرفت، مثل لحن و حسی که در آن وجود دارد، زبان بدن و اکت. من در طول ۹۰ دقیقه فقط دو تا اکت داشتم، یکی اینکه دستم را بالا می‌آوردم و به بادبادک اشاره می‌کردم و یکی هم اینکه سرم را از چپ به راست پان می‌کردم. همین. مدام به آقای تهرانی می‌گفتم که مگر می‌شود ۹۰ دقیقه بدون توقف مونولوگ بگویی، آن هم بدون هیچ اکت و لحنی که حست را انتقال دهی؟ نه خنده، نه گریه. هیچ چیز را نشان ندادم. به من گفت که اگر همه اینها را از درونم بیاورم و درون پری داشته باشم، همه اینها منتقل می‌شود. به من گفت که اگر بتوانم این کارها را بکنم برده‌ام و تماشاگر را ۹۰ دقیقه در مشتم نگه داشته‌ام، اما اگر این طور نمی‌شد فقط در ۱۰ دقیقه اول که دکور و صحنه‌ها جذاب است همه‌چیز کار می‌کرد و بعدش تماشاگر از دست می‌رفت و تمام. این کار طوری برای من سخت بود که هر شب صدای خردشدن استخوان‌هایم را می‌شنیدم، انگار تمام حس‌ها را در خودم نگه می‌داشتم و بروز نمی‌دادم، اما نتیجه‌اش عالی شد.

تغییر خط بازیگری بهنوش طباطبایی نزد من منتقد اگر بخواهم از عقب‌تر نگاه کنم، از همین‌جا اتفاق افتاد. اینکه فقط با تن و لحن به جای هر کاراکتر، کاری می‌کردید که انگار حالا وسط میدان جنگیم یا بعد وسط خیابانی شلوغ در تهران. به نظرم تصویرسازی ذهنی با همان لحن و مدل اتفاق می‌افتد. از دورتر که این مسیر را نگاه می‌کنم، آنجا مثل یک نقطه حرکت است که در مسیر کارنامه بازیگری‌تان ایجاد می‌شود.

آنجا ازش استفاده خوبی کردم و چیزی را به من اضافه کرد که حالا حالاها می‌توانم بابتش اتفاق‌هایی را در خودم رقم بزنم. در این فیلم واقعاً نتیجه‌اش را گرفتم. شباهتش هم همین بود، اینجا صحنه‌های بزرگ و شلوغ زیادی داشتیم و من وسط تعداد زیادی بازیگر و هنرور باید تلاش می‌کردم که حضورم را نشان ندهم. خیلی سخت است که بازیگر بازی کند که بازی نکند. در عین حال باید پرچم خودم را هم به اهتزاز درمی‌آوردم و حرفم را می‌زدم. به هر حال کاراکتر باید مسیرش را در طول فیلم طی کند. اینها چالش‌های بزرگی بودند که گاهی اوقات هم باعث می‌شدند شک کنم. به آقای مهدویان می‌گفتم که چه می‌شود؟ هستیم یا نیستیم؟ و ایشان می‌گفتند نگران نباش، تو در متن ماجرا وجود داری و باید اعتماد کنی که همین درست است. خدا را شکر که این اعتماد نتیجه داد. از فیلمی که می‌بینم رضایت کامل دارم اما نه به خاطر خودم، چون من عضو یک گروه بودم که همگی توانستیم یک واقعه تاریخی را به درست‌ترین شکل به نمایش بگذاریم.

امسال به‌جز «رد خون» فیلم «غلامرضا تختی» را هم روی پرده داشتید؛ در نقش شهلا توکلی، همسر جهان‌پهلوان. با اینکه طول نقش زیاد نیست ولی حضور محکم و انتظاربرانگیزی در فیلم دارید. تمام مدتی که با تختی حرکت می‌کنیم، همه منتظرند تا ببینند نقش شهلا را چه کسی بازی کرده و ویژگی‌اش چیست. این به خاطر آن است که او اساساً زن مهمی در آن داستان است. آنجا چه اتفاقی افتاد؟ طول کم نقش را برای همین اهمیت شهلا توکلی در نظر نگرفتید؟

اتفاق بسیار خوشایندی بود. بعد از «ماجرای نیمروز: رد خون» وقتی آقای ملکان با من تماس گرفتند خیلی خوشحال شدم. به خاطر اینکه از صمیم قلبم علاقه شدیدی به مرحوم تختی دارم و وقتی که خبر تولید این فیلم را شنیدم، اعماق قلبم لرزید. با خودم گفتم که نقش شهلا توکلی را چه کسی قرار است بازی کند؟ برای همین وقتی به من زنگ زدند هیجان‌زده شدم. به آنها گفتم که خیلی به آن فکر می‌کردم و قلبم با این کار بود و اینکه ممنونم که به من این پیشنهاد را دادید. بدون اینکه فیلمنامه را بخوانم و اطلاعاتی داشته باشم که نقش شهلا توکلی چه‌قدر کار دارد، به سرعت پیشنهاد را پذیرفتم. این موضوع دلایلی داشت، یکی علاقه‌ام به آقا تختی بود و دیگر این که شخصیت شهلا توکلی، جدا از این موضوع که همسر تختی بود، به نظرم خیلی ویژه و خاص است. من راجع به او مطالعه کرده بودم. شخصیتی است که از یک خانواده فرهنگی و فرهیخته می‌آید و خودش هم دانشجو و اهل مطالعه بوده. نسبت به زن‌ها و دخترهای دوران خودش در سطح خاصی قرار داشته. نقاط تیره و تاریکی از روابط شهلا توکلی و تختی وجود دارد و شایعاتی پیرامون این زوج هست. به هر حال این شایعات که خیلی هم واضح نیستند باید در نظر گرفته می‌شد. چیزی که من برای همان یک سکانس لحاظ کردم همین بود. اینکه اگر هم چیزی بوده، باید با آن در شأن توکلی برخورد می‌شد، نه مثل یک زن عادی که شاید در روابطش با همسرش مسائلی داشته باشد. این فیلم برای من یادگاری خوبی شد. دوست هم داشتم که حتماً با آقای توکلی کار کنم، چون ترکیب او و ملکان در این سال‌ها نشان داده بود که ترکیب برنده‌ای است. آنها در سطح و جایگاه دیگری کار می‌کنند، برای همین برای من باعث افتخار است که در چنین فیلم بزرگی بوده‌ام. خیلی بابتش خوشحالم.

و خروجی فیلم روی پرده خیلی بیش‌تر از انتظار بود.

خیلی لذتبخش بود، خیلی. واقعاً بهشان خسته نباشید می‌گویم.

به نظرم اکران «غلامرضا تختی» و «رد خون» در سال ۹۸ نوید بازگشت دوباره بهنوش طباطبایی را به سطح اول سینمای ایران داد. حالا هم که «مری پاپینز» روی صحنه است. اتفاق‌های بزرگ تازه‌ای در راه است؟

هنوز هیچ‌چیز معلوم نیست. دیگر به این باور رسیده‌ام که تلاش و صبر جواب می‌دهد. من می‌خواهم سخت‌تر از قبل این مسیر را ادامه دهم و آن‌قدر به خودم سخت بگیرم که نتیجه کارهام در آینده خیلی بهتر از الآن باشد. این سخت‌گیری را درباره خودم دوست دارم. ■



ماجرای نیمروز: رد خون/عکس از سحاب زری‌باف